

<https://www.pecritiue.com>

نقد اقتصاد سیاسی
آبان ماه ۱۴۰۲

موانع صلح فلسطین – اسرائیل

سعید رهنما



اگر القاعده و داعش محصول غیرمستقیم سیاست امپریالیسم امریکا و متحدانش بودند، حماس محصول مستقیم و ساخت اسرائیل است. بدون نگاهی گذرا به بخشی از تاریخ این جنگ و کشمکش دردناک ۷۵ ساله، نمی‌توان جنگ کنونی حماس/اسرائیل را درک کرد.

جنبش فلسطین، در آغاز یک جنبش رهایی‌بخش و ترقی‌خواه بود، و به‌رغم حضور افراد مذهبی مسیحی و مسلمان، عمدتاً گرایش‌های چپ و لیبرال داشت. با آن که در اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰، یک روحانی سوری‌های، به‌نام عزالدین القسام، از درس‌آموخته‌های دانشگاه مذهبی الازهر مصر که به فلسطین آمده، یک گروه چریکی برعلیه انگلیسی‌ها راه انداخته بود، و در توطئه‌ای به‌دست انگلیسی‌ها با همکاری جریان‌ات رادیکال یهودی کشته شد؛ همچنین در دهه‌ی ۱۹۳۰ حاج امین‌الحسینی، مفتی اورشلیم برگزیده از سوی انگلیسی‌ها از اعتصاب عمومی فلسطینیان برعلیه مهاجرت‌های یهودی حمایت‌هایی می‌کرد، و در ۱۹۴۵ اخوان‌المسلمین هم شعبه خود را در فلسطین ایجاد کرده بود، اما حرکت‌های اسلامی، به‌ویژه بنیادگرایی اسلامی چندان نفودی در جنبش فلسطین نداشتند.

جنبش اولیه‌ی فلسطینی

قبل از استقرار دولت اسرائیل، فلسطینیان هم از سوی انگلیس و هم گروه‌های تروریستی یهودی سرکوب می‌شدند. بعد از استقرار دولت اسرائیل در ۱۹۴۸، نزدیک به ۸۰ درصد فلسطینی‌ها (حدود ۷۰۰ هزار نفر) آواره شدند و به کرانه‌ی غربی، غزه، و کشورهای مجاور از جمله لبنان، سوریه، اردن، مصر، و عراق پناه بردند، سازماندهی‌های متعددی صورت گرفت، که مهم‌ترین آن‌ها «**حرکت القومیین العرب**» بود که در ۱۹۵۱ از سوی جرج حبش و هانی الهنیدی، نایف حواتمه و دیگر دانش‌جویان رادیکال ایجاد شد، و بر اتحاد عربی، سکولاریسم، سوسیالیسم، و بعداً مارکسیسم تأکید داشت. تشکل‌های مهم بعدی نیز که به دنبال انحلال این تشکل پس از شکست در جنگ ۶ روزه‌ی ۱۹۶۷، به وجود آمدند، به‌ویژه **جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین**، و

انشعابات بعدی از آن جمله **جبهه‌ی دموکراتیک خلق**، همگی گرایش چپ داشتند. سازمان **فتح** نیز که در ۱۹۵۹ از سوی یاسر عرفات ایجاد شد، و **سازمان آزادی‌بخش فلسطین** (ساف) در ۱۹۶۵، با وجود حضور عناصر مذهبی، عمدتاً ملی‌گرا و سکولار بودند. (ضمیمه ۱)

پس از شکست تحقیرآمیز ارتش‌های مصر، سوریه و اردن در جنگ غافلگیرکننده‌ی ارتش اسراییل در ۱۹۶۷ و اشغال کرانه‌ی غربی از جمله اورشلیم شرقی، غزه، صحرای سینا، و بلندی‌های جولان توسط اسراییل، که به افزایش آوارگان فلسطینی و پراکندگی بیشتر آنان انجامید، در دسر اصلی اسراییل حملات پراکنده‌ی «فدائیان» و جنگ‌های چریکی در مرزهای جدید اسراییل بود. در سپتامبر ۱۹۷۰، ملک حسین پادشاه اردن، ناراضی از فعالیت‌ها و مداخله‌جویی‌های فزاینده‌ی تشکل‌های فلسطینی در اردن، با استفاده از جوی که بر اثر هواپیمابرائی‌ها توسط چریک‌های فلسطینی بر علیه این کشور به وجود آمده بود، دست به قتل‌عام وسیعی زد و نزدیک به دو هزار نفر از فلسطینی‌ها را کُشت و بسیاری را ناچار کرد به سوریه و لبنان پناهنده شوند. دفتر رهبری ساف نیز که پس از اشغال کرانه‌ی غربی از آن‌جا به اردن منتقل شده بود، به لبنان انتقال یافت. گروه فلسطینی «سپتامبر سیاه» بر آمده از این وقایع، در ۱۹۷۲ در جریان المپیک مونیخ ورزشکاران اسراییلی را به گروگان گرفت و منجر به کشته شدن همه آنها و گروگان‌گیرها شد. از آن زمان اسراییل عمده‌ی توجه خود را بر نابودی تشکل‌های فلسطینی گذاشت و موساد «شکار» فلسطینی‌ها در منطقه و در عرصه‌ی بین‌المللی را آغاز کرد.

بخشی از جنبش فلسطین از جمله فتح به رهبری عرفات – که قبلاً در ۱۹۶۵ اولین حمله‌ی چریکی درون اسراییل را از طریق سازمان «العاصفه» (توفان) راه‌اندازی کرده بود – از همان اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ به این نتیجه رسید که امکان شکست نظامی اسراییل وجود ندارد، و از راه‌های دیگر باید با آن مبارزه کرد. از جمله دفاتر متعددی برای ارتباط با کشورهای اروپایی ایجاد کردند. موساد نگران از بهبود روابط بین فلسطینیان و کشورهای اروپایی، تصمیم به قتل شخصیت‌های برجسته‌ی فلسطینی، روشنفکران، هنرمندان، استادان و حقوق‌دانان در اروپا، که اتفاقاً همگی خواهان برقراری

صلح با اسرائیل بودند، گرفت. از جمله، غسان کنفانی، شاعر و روزنامه‌نگار، وائل زعیترا، ادیب، محمود همشری، اقتصاددان و نماینده‌ی فتنه در پاریس، باسل ال‌کبیسسی، حقوق‌دان، کمال ناصر، شاعر، و بسیاری دیگر بین ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ ترور شدند.

جنگ «یوم کیبور» در ۱۹۷۳، تغییرات زیادی را در منطقه به همراه داشت، از جمله زمینه‌ی تلاش‌های بین‌المللی برای ایجاد صلح بین کشورهای عربی و اسرائیل و یافتن راهی برای مسئله‌ی فلسطین، را فراهم کرد. در ۱۹۷۴، یک انشعاب مشکوک در سازمان فتح تحت عنوان «فتح‌المجلس الثوری» (**فرماندهی انقلابی فتح**) به رهبری ابونضال روی داد. این یک تشکل تروریستی بود که با خشونت بسیاری صدها نفر یهودیان و غیریهودیان غیر نظامی را در خارج، از جمله چندین نفر از مهم‌ترین رهبران ارشد جنبش فلسطین، را به قتل رساند و از آنجا که نام فتح را یدک می‌کشید، صدمه‌ی زیادی به تلاش برای بهبود روابط بین‌المللی جنبش فلسطین وارد کرد. شایع بود که موساد در این تشکیلات نفوذ کرده، و زمانی که در ۱۹۸۲ آوریل شارون، وزیر دفاع وقت اسرائیل، در تدارک حمله به لبنان و اخراج فلسطینی‌ها از آنجا بود، گروه ابونضال به سفیر اسرائیل در لندن سوءقصد کرد، و با آن که موساد به‌خوبی می‌دانست که او ارتباطی با فتح ندارد، ارتش اسرائیل به بهانه‌ی این سوءقصد به لبنان حمله کرد و در بمباران‌های وسیع و جنگی بی‌رحمانه با کمک جریانات دست‌راستی مارونی، ساف را مجبور کرد که یک بار دیگر پایگاه خود را تغییر دهد و این مرتبه به خارج از منطقه، به تونس منتقل شود.

در این مسیر نسبتاً طولانی، تشکل‌های اولیه‌ی فلسطینی علاوه بر ضربات اسرائیل به دلایل دیگری نیز تضعیف شدند. از آن جمله، در آغاز تحت تأثیر **ناسیونالیسم بعث** و انشعابات و رقابت‌های بخش سوری و عراقی قرار گرفتند. با ظهور جمال عبدالناصر، به‌ویژه پس از «پیروزی» او در جنگ سوئز در ۱۹۵۶، عمدتاً تحت تأثیر **ناصریسم** و کنترل او بودند، و هزاران «فدائی» در مصر آموزش نظامی دیدند، اما تا قبل از جنگ فاجعه‌بار ۱۹۶۷، ناصر که مشغول آماده‌سازی ارتش مصر برای جنگ با اسرائیل بود، مانع از درگیری چریک‌های فلسطینی می‌شد مبادا که قبل از آمادگی کامل ارتش مصر بهانه‌ای به اسرائیل برای حمله به مصر بدهند. با شکست ارتش‌های عربی در آن جنگ،

جنبش فلسطین تلاش کرد که مستقل از آن‌ها، و تحت تأثیر جنبش آزادی‌بخش الجزایر و تا حدودی یمن، عمل کند. اما از آن پس شاهد اختلافات درونی و انشعابات پی‌درپی و رقابت‌ها بین آن‌ها بوده‌ایم و این وضعیت کماکان باقی است.

ورود اسلام‌گراها

در سال ۱۹۷۳، شیخ احمد یاسین، روحانی بنیادگرای اسلامی، -- که خود یک پناهنده‌ی فلسطینی بود که در جریان جنگ ۱۹۴۸ در سن ۱۲ سالگی با خانواده‌اش اخراج و به غزه پناهنده شده بود و مدتی هم در دانشگاه الازهر مصر درس خوانده بود -- یک تشکل خیریه تحت عنوان «مجامع الاسلامیه» به وجود آورد تا در فضای فقرزده و سرشار از جمعیت آواره‌ی نوار غزه و در شرایط ضعف و ناتوانی بی‌پایان جریانات سکولار فلسطینی، سیاست‌های واپس‌گرایانه‌ی مذهبی خود را به پیش ببرد. این گروه با جذب فزاینده‌ی هوادار، مساجد جدیدی را تأسیس و کمک‌هایی از **اخوان المسلمین مصر** دریافت کرد. آنها به تدریج دست به حمله به جریانات غیرمذهبی فلسطینی زدند، سینماها را به آتش کشیدند و کارگران جنسی را به قتل رساندند، و در محله‌های خود حجاب را اجباری کردند. آنان با کسب نفوذ بیشتر دانشگاه اسلامی غزه را تحت کنترل گرفتند و استادان و دانشجویان سکولار را اخراج کردند.

در آن زمان نوار غزه، که پس از جنگ ۱۹۴۸ تحت کنترل مصر درآمده و در جنگ ۱۹۶۷ به اشغال اسرائیل درآمده بود، تحت کنترل کامل اسرائیل قرار داشت، و شهرک‌های یهودی‌نشین متعددی عمدتاً در سواحل مدیترانه در حال گسترش بودند. اخوان المسلمین و دیگر جریانات اسلامی غزه در آن مقطع به جنبش مقاومت نپیوستند. اسرائیل که از نیروهای سکولار فلسطینی ضربه‌های زیادی خورده بود، تصمیم به تقویت اسلام‌گراها گرفت. با این سازمان «خیریه» تماس گرفتند و پیشنهاد کردند که برای امور خیریه می‌تواند از اسرائیل کمک‌های مالی بگیرد، و در ۱۹۷۹ آن را به رسمیت شناخت.

در ۱۹۸۱ نیز گروه اسلامی دیگری تحت عنوان «**جهاد اسلامی فلسطین**»، منشعب از شاخه‌ی جهاد اسلامی اخوان المسلمین مصر (همان‌ها که انور سادات را

کشتند)، و تحت تأثیر استقرار جمهوری اسلامی ایران، اعلام موجودیت کرد، و خواستار ایجاد حکومت اسلامی در سراسر فلسطین در مرزهای ماقبل ۱۹۴۸ شد. در ۱۹۸۴ اسرائیل متوجه شد که طرفداران شیخ یاسین در حال پنهان کردن اسلحه در مساجد هستند، پس او را دستگیر کرد، که بعداً در معاوضه زندانیان آزاد شد. از آن پس درگیری بین اسلام‌گرایان و اسرائیل تشدید شد.

در ۱۹۸۷ با شروع انتفاضه‌ی اول (۹۳-۱۹۸۷)، شیخ یاسین به همراه عبدالعزیز رنتیسی، پزشک بنیادگرا و عضو اخوان المسلمین، سازمان مقاومت اسلامی، «حماس» را با خواست استقرار حکومت اسلامی در تمام فلسطین به وجود آورد. در انتفاضه‌ی اول در غیاب سازمان آزادی‌بخش فلسطین که از منطقه اخراج شده بود، نقش مهمی یافت و به سرعت نفوذ پیدا کرد، و شاخه‌ی نظامی خود، **بریگاد عزالدین قسام**، را ایجاد کرد. با شروع مذاکرات صلح بین اسرائیل و فلسطین از اوایل دهه‌ی نود، حماس به مخالفت با آن پرداخت و با ساف در افتاد. (البته بعداً شیخ یاسین به‌نوعی مرزهای ۱۹۶۷ اسرائیل و فلسطین را با شرایطی پذیرفته بود.) در این میان متأسفانه جریانات چپ فلسطین هم، از جمله جبهه‌ی آزادی‌بخش با حماس وارد اتحاد عمل شدند. حزب کمونیست فلسطین هم از حماس حمایت کرد، که منجر به انشعاباتی در آن شد و از جمله یکی از دبیران آن، ابو ودیاء، استعفا کرد. شیخ یاسین سرانجام در ۲۰۰۴ توسط اسرائیل کشته شد، و رنتیسی جانشین او شد که او هم یک ماه بعد، توسط اسرائیل به قتل رسید. اما حماس نه تنها به حیات خود ادامه داد، بلکه محبوبیت و گسترش بیشتری یافت، مساجد بیشتری ساخت (هم اکنون ۱۰۸۰ مسجد در این باریکه وجود دارد) و با کنترل همه‌ی جنبه‌های زندگی در غزه، از جمله ایجاد ترور در ۱۱ دانشگاه غزه، استادان و دانشجویان مخالف را اخراج و یا ساکت کرده است. این واقعیت در غزه به‌راحتی قابل مشاهده بود.

حماس در انتخابات شورای قانون‌گذاری فلسطین در ۲۰۰۶ بیشترین صندلی‌ها را اشغال کرد و با ساف دولت مشترک تشکیل داد. اسرائیل اما آن را به رسمیت نشناخت، و اختلافات درونی سبب شد که حماس با توسل به نوعی کودتا وارد جنگ با ساف شود و از ۲۰۰۷ رأساً دولت نوارغزه را به دست گیرد. اسرائیل به بهانه‌ی نفوذ حماس

در سازمان اونروا (سازمان کمک به پناهندگان فلسطینی سازمان ملل) در غزه، به امریکا و دیگر متحدانش از جمله کانادا فشار آورد که کمک‌ها به این سازمان را قطع کنند، و آن‌ها نیز چنین کردند. اما با کم شدن امکانات کمک‌های اونروا، خانواده‌های پناهندگان بیشتر و بیشتر به کمک‌های خیریه‌ی سازمان حماس وابسته شدند و این امر خود سبب کسب حمایت بیشتر حماس شد.

اسرائیل نگران از نفوذ و قدرت هیولایی که خود و متحدانش خلق کرده بودند، از سال ۲۰۰۵ به‌طور یک‌جانبه تصمیم به تخلیه‌ی شهرک‌های یهودی در غزه گرفت، و آن‌ها را به شهرک‌های کرانه‌ی غربی منتقل نمود. غزه را از زمین، هوا و دریا به محاصره‌ی کامل درآورد، و از آن پس وارد جنگ‌ها و بمباران‌های پی‌درپی در غزه شد. حماس به‌رغم اختلافات اعتقادی و ضد شیعه، با حزب‌الله لبنان نزدیک شد و پایگاهی هم در لبنان یافت و از حمایت‌های جمهوری اسلامی بهره مند شد. اما با شروع «بهار عربی» حاضر به حمایت از رژیم اسد نشد، و از لبنان اخراج شد. اما سازمان جهاد اسلامی فلسطین که از آغاز رابطه‌ی نزدیک‌تری با حزب‌الله لبنان و جمهوری اسلامی داشت، در لبنان باقی ماند. با ادامه‌ی درگیری‌ها، حماس مجدداً به حزب‌الله و جمهوری اسلامی نزدیک شد.

با دویاره شدن مقاومت فلسطین، غزه‌ی پر آشوب تحت کنترل حماس، و کرانه‌ی غربی نسبتاً رام‌شده تحت کنترل ساف، اسرائیل [سیاست دوگانه‌ای](#) را در قبال این دو در پیش گرفت. از وجود حماس و درگیری‌های پی‌درپی برای پیشبرد سیاست‌های تعرضی خود استفاده کرد، غزه را به محاصره‌ی کامل زمینی و دریایی درآورد و هر زمان هم که لازم شد دست به حمله‌ی نظامی در غزه زد؛ (در ۹-۲۰۰۸، ۲۰۱۱، ۲۰۱۲، و ۲۰۱۴) اما در کرانه‌ی غربی، اسرائیل با مامشات با دولت «خودگردان» فلسطین که در واقع نقش نوعی دولت مستعمره با حاکمان محلی را برای اسرائیل بازی می‌کند، (از ۱۵۵ هزار کارمند این دولت، حدود ۶۰ هزار نفر در بخش امنیتی و پلیسی و حفظ امنیت کرانه‌ی غربی کار می‌کنند)، گسترش شهرهای فلسطینی به‌ویژه رام‌الله را تسهیل کرد. نتیجه آن که طبقه‌ی متوسط جدید، کارمندان دولت و ان‌جی‌اوهای متعدد، به رغم نارضایی از اشغال اسرائیل، زندگی نسبتاً مرفه‌ی یافته و حاضر به مخاطره انداختن آن نیستند. در حالی که طبقه‌ی کارگر کرانه‌ی غربی با کار در ساختمان‌سازی‌ها و

کارگاه‌های کوچک و متوسط، به کار سخت مشغول است و زارعین فلسطینی هم با محدود شدن دسترسی شان به آب، و راه‌بندان‌های پی‌درپی از سوی اسرائیل، با سختی به زندگی ادامه می‌دهند. اسرائیل هم به ساختن شهرک‌های غیرقانونی در زمین‌های تصاحب‌شده‌ی فلسطین ادامه می‌دهد. تلخ‌ترین طنز ماجرا دیدن صف‌های طولانی کارگران فلسطینی برای کار در ورودیه‌های این شهرک‌هاست تا در زمین‌های تصاحب شده توسط شهرک‌نشینان کار کنند.

جریانات اسلامی دیگری نیز در منطقه به وجود آمدند که پاره‌ای از آن‌ها به درگیری‌های فلسطین/اسرائیل کشانده شدند. از آن جمله، سازمان «أمل» که ابتدا در رابطه با وضعیت اسفبار اقلیت شیعه‌های لبنانی در ۱۹۷۴ از سوی امام موسی صدر ایجاد شد، اما پس از اولین حمله‌ی عمده اسرائیل به لبنان در ۱۸۷۸، وارد درگیری با اسرائیل شد. دیگری «حزب‌الله لبنان» است که پس از جنگ ۱۹۸۲ اسرائیل/لبنان با کمک جمهوری اسلامی ایجاد شد، و در چندین نبرد، به‌ویژه در ۲۰۰۶ با اسرائیل وارد جنگ شد، که خود داستان دیگری است.

در این مسیر طولانی با قدرت گرفتن فزاینده‌ی یهودیان بنیادگرا و جریانات دست‌راستی، و تضعیف جریانات چپ و لیبرال اسرائیلی، «مسئله‌ی فلسطین به‌تدریج و در ظاهر کم‌رنگ‌تر شد، تا جایی که دولت ترامپ با حمایت راست‌گرایان اسرائیل پیمان «ابراهیم» را به راه انداخت، و دولت‌های عرب که شهامت نزدیکی آشکار با اسرائیل را نداشتند، از این طرح استقبال کردند. تا آن که حمله‌ی ۲۰۲۳ حماس در روز «یوم کیپور» همه‌ی معادلات را به‌هم ریخت و توجه جهان بار دیگر به فلسطین و مسائل حل‌نشده آن جلب شد.

مسائل تلنبار شده و حل‌نشده‌ی فلسطین

اگر مسائل و مشکلات فلسطینیان در دوران سلطه‌ی عثمانی و بعد از آن در دوران قیومیت انگلیس، مهاجرت‌های پی‌درپی صهیونیست‌ها به منطقه، ایجاد جریانات تروریستی و نظامی یهودیان، و درگیری‌های آن‌ها با فلسطینیان و انگلیسی‌ها را که داستان دیگری است، کنار گذاریم، مسائل مربوط به دوران پس از ایجاد دولت اسرائیل

را به‌طور خلاصه در پنج مقوله‌ی زیر می‌توان طرح نمود؛ مسائلی که به هیچ یک از آن‌ها در فرایندهای پی در پی «صلح» که در بخش بعدی این مقاله به آن خواهیم پرداخت، توجه جدی نشد.

آوارگی و پناهندگی

در جریان جنگ اول پس از تشکیل دولت اسرائیل (۴۹-۱۹۴۸) که فلسطینی‌ها آن را نکبه و اسرائیلی‌ها جنگ استقلال می‌دانند، ۷۰۰ هزار یا ۸۰ درصد فلسطینیان ساکن منطقه آواره شدند و به کرانه‌ی غربی، غزه، اردن، سوریه، لبنان، مصر و عراق پناهنده شدند، و بیش از ۴۰۰ ده و شهر فلسطینی خالی از سکنه شدند. همزمان تعداد فزاینده‌ای از یهودیان از اروپا، آسیا و آفریقا وارد اسرائیل شدند. سازمان ملل سازمان اونرو را برای کمک‌های آموزشی، پزشکی و خدماتی برای پناهندگان فلسطینی به وجود آورد، و هر فلسطینی که در دوران جنگ خانه یا کسب‌وکار خود را از دست داده بود تحت پوشش آن قرار گرفت. در جنگ‌های بعدی به‌ویژه در ۱۹۶۷، ۱۹۷۳، صدها هزار نفر دیگر به جمع آوارگان اضافه شدند، و بسیاری دوباره و یا سه‌باره آواره شدند.

علاوه بر اونرو بخشی از پناهندگان هم در رابطه با کمیسیون عالی پناهندگان سازمان ملل قرار گرفتند، و حدود چند هزار نفر هم فاقد کارت هویت‌اند که حتی نمی‌توانند فرزندان خود را به ثبت رسانند و یا کار رسمی پیدا کنند. امروزه، بیش از پنج و نیم میلیون فلسطینی نزد نهادهای سازمان ملل ثبت شده‌اند. حدود یک و نیم میلیون نفر از آن‌ها در اردوگاه‌ها (کمپ‌ها)ی پناهندگی اونرو زندگی می‌کنند، که در پاره‌ای از آن‌ها بیش از ۱۰۰ هزار نفر در فضاهای بسیار محدود در شرایط سختی زندگی می‌کنند. (پیوست ۲) در اردن که بیشترین پناهنده را دارد، بسیاری به شهروندی اردن درآمدند، اما نه در سوریه و لبنان که بدترین وضعیت را دارند. در لبنان کار در بسیاری از حرفه‌ها برای آن‌ها ممنوع است.

مرزها، دیوار و موانع رفت و آمد

به دنبال آتش‌سوزی‌های اولیه جنگ، در سال ۱۹۴۹ مرزهای اسرائیل با کشورهای هم‌جوار تعیین و به عنوان «خط سبز» معروف شد، اما در جنگ ۱۹۶۷ اسرائیل کرانه‌ی غربی، اورشلیم شرقی، باریکه‌ی غزه و بلندی‌های جولان (و صحرای سینا) را اشغال کرد، که به «مناطق اشغال‌شده» معروف شدند. نیت اسرائیل از همان آغاز قبول آن محدوده نبود. حتی قبل از جنگ ۱۹۶۷ در اولین اقدام سه منطقه‌ی «غیر نظامی» را در اطراف رود اردن و دریاچه‌ی طبریه که از نظر دسترسی به آب حائز نهایت اهمیت بودند، و در پایان جنگ تحت کنترل هیچ یک از طرف‌های متخاصم قرار نگرفته و از سوی کمیته‌ی آتش‌بس سازمان ملل غیر نظامی تعیین شده بود، با تاکتیک‌های گوناگون از اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ تحت کنترل درآورد و به رغم درگیری نظامی با سوریه و اعتراض‌های بین‌المللی نهایتاً آن‌ها را به اسرائیل الحاق کرد.

به دنبال اشغال کرانه‌ی غربی و غزه، اسرائیل شروع به ساختن شهرک‌های یهودی در زمین‌های فلسطینی کرد. هم‌اکنون بیش از ۱۴۰ شهرک یهودی رسمی و بیش از ۱۰۰ شهرک غیر رسمی (همگی از نظر بین‌المللی غیر قانونی) در کرانه‌ی غربی بیش از ۴۵۰ هزار سکنه را در خود جا می‌دهند. در اورشلیم شرقی در قلب شهر قدیم و در میان اکثریت فلسطینیان، ۱۲ شهرک یهودی در خانه‌ها و محله‌های قبلاً فلسطینی که به بهانه‌های ساده اخراج شده‌اند، وجود دارد، و به سرعت جمعیت یهودی شهر رو به افزایش است. در شهر الخلیل (هبرون) که در قرارداد اسلو رسماً یک شهر فلسطینی قلمداد شد، در میان نزدیک به ۲۰۰ هزار فلسطینی، چند صد نفر یهودی بنیادگرا در شهر و برخی از آن‌ها در بالای بازار شهر زندگی می‌کنند و بیش از ۱۲۰۰ سرباز اسرائیلی از آن‌ها حفاظت می‌کنند. بازار شهر، که اغلب مغازه‌های بسته و از کسب‌وکار افتاده، با انواع توری‌های فلزی پوشانده شده، چرا که شهرک‌نشین‌های بسیار خشن یهودی مرتب سنگ و آجر و آشغال‌های خود را به روی آن می‌ریزند. اولین باری که من از آن بازار عبور کردم، احساسم این بود که اگر صلح‌جوترین انسان از این بازار عبور کند، انتهای بازار به یک فرد خشونت‌طلب تبدیل خواهد شد! در غزه، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، اسرائیل سرانجام ناچار شد که بیش از ۲۰ شهرک یهودی را برچیند، قبلاً هم

پس از مصالحه با مصر شهرک‌های صحرای سینا را جمع کرده بود. اما شهرک‌های جولان متعلق به سوریه کماکان برقرار و در حال گسترش است.

با ادامه‌ی مبارزات فلسطینی‌های کرانه‌ی غربی، اسرائیل اقدام به کشیدن **دیوار** سیمانی عظیم مابین کرانه‌ی غربی و خود اسرائیل کرد. اما نه تنها خط سبز را رعایت نکرد، قسمت اعظم آن را در داخل منطقه‌ی فلسطینی ساخت و در مناطقی حتی تا ۲۵ کیلومتر وارد آن سرزمین شد. از آن مهم‌تر با ساختن شهرک‌های عظیم در اطراف اورشلیم، عملاً تمامی اورشلیم را از کرانه‌ی غربی جدا و به اسرائیل الحاق کرد، وقعی هم به قطعنامه‌های سازمان ملل نگذاشت.

در توافق اسلو که در زیر به آن خواهیم پرداخت، تقسیم مناطق اشغالی به سه **حوزه‌ی الف** (شهرهای فلسطینی)، ب (حوزه‌ی مشترک اداری فلسطین و نظامی اسرائیل، و ث (تحت کنترل کامل اسرائیل)، به نحوی انجام شد که شهرهای فلسطینی در مناطق تحت کنترل اسرائیل محصور شدند و از جمله سرتاسر حاشیه‌ی رود اردن و بحرالْمیت، به‌عنوان منطقه‌ی نظامی اعلام شد و فلسطینی‌ها از حق دسترسی به آن‌ها محروم شدند. نگرانی امنیتی از جانب اردن بهانه‌ای بیش نبود، چرا که نزدیک به پنجاه سال است که به‌خاطر همکاری رژیم اردن با اسرائیل حتی یک حرکت چریکی و یا نفوذ از طریق آن مرز صورت نگرفته، و قصد اسرائیل استفاده‌ی حداکثر از رود اردن و از منابع غنی بحرالْمیت بوده است. امروزه یکی از منابع مهم درآمد شرکت‌های آرایشی و بهداشتی اسرائیلی از بهره‌برداری از منابع غنی بحرالْمیت که بخاطر استفاده بیش از حد از رود اردن در حال موت است، تأمین می‌شود. دره‌ی اردن یکی از حاصلخیزترین مناطق منطقه است که اگر در اختیار فلسطینی‌ها بود، نیازی به وابستگی خارجی نمی‌داشتند. از فرماندار اریحا (جریکو) که شهر و منطقه اش عملاً هم مرز با رودخانه و بحر المیت است، شنیدم که تاکنون اجازه نیافته که حتی یک با به کنار ساحل آن دریاچه برود.

تمامی **جاده‌های اصلی و بزرگراه‌ها** نیز در کنترل اسرائیل اند، و بسیاری جاده‌ها تنها برای اسرائیلی‌هاست و فلسطینی‌ها امکان استفاده از آن‌ها را ندارند. در جاده‌های

مشترک صدها پاسگاه بازرسی اتوموبیل و عابرین پیاده مستقر است، و گاه ساعت‌ها طول می‌کشد که اجازه‌ی عبور داده شود. (ضمیمه ۳)

مرز دریایی، محروم‌سازی از ماهیگیری و دسترسی به منابع نفتی/گازی

در غزه، مرز آبی با دریای مدیترانه محدود و محدودتر شد. در توافق اسلو، منهای دو قسمت شمالی و جنوبی باریکه‌ی غزه که در آن زمان شهرک‌های یهودی مستقر بودند، مرز دریایی معادل ۲۰ مایل آبی (حدود ۳۷ کیلومتر) تعیین شد. با آن‌که این مرز امکان صید ماهی را برای ماهی‌گیران فلسطینی محدود می‌کرد، با این حال برای مصرف داخلی غزه کافی بود، اما از همان آغاز اسرائیل به بهانه‌های مختلف این حوزه را محدودتر کرده، و حوزه‌ی قلمرو خود را گسترش می‌داد. با شروع انتفاضه‌ی دوم و عکس‌العمل شدید اسرائیل در محاصره‌ی نظامی شهرهای فلسطینی و بستن راه‌ها، مرزهای آبی غزه نیز بسته شد، اما تحت فشار جهانی، نماینده‌ی دبیرکل سازمان ملل وارد مذاکره با اسرائیل شد و از جمله به مرز دریایی تا ۱۲ مایل آبی توافق شد. در ۲۰۰۶ با موفقیت حماس در انتخابات مجلس فلسطین، اسرائیل این مرز را به ۶ مایل آبی کاهش داد، و با ادامه‌ی درگیری‌ها در مواردی به ۳ مایل آبی محدود کرد. یک تأثیر بلافاصله‌ی این تصمیم محروم‌سازی ماهی‌گیران غزه و نتیجتاً حذف یک منبع مهم غذایی مردمان فقرزده‌ی غزه بود. همزمان اسرائیل دستگاه تصفیه‌ی فاضلاب غزه را نیز بمباران کرده بود، و با وارد شدن فاضلاب به دریا، عملاً ماهیگیری غزه تا مدت‌ها مختل شد. (ضمیمه ۴)

از آن مهم‌تر، با کشف یک منبع عظیم گاز طبیعی در سال ۲۰۰۰ در ۳۶ کیلومتری مرز آبی غزه (درون حوزه‌ی تعیین‌شده برای فلسطین در قرارداد اسلو)، فلسطین صاحب یک منبع عظیم گاز شد. بین دولت خودگردان فلسطین و شرکت انگلیسی بی. جی. و یک شرکت لبنانی قرارداد ۲۵ ساله‌ی اکتشاف و بهره‌برداری از این منابع منعقد شد. بهره‌برداری از این منبع نه تنها دهه‌ها تمام سوخت فلسطین را تامین

می‌کرد، بلکه با صادرات آن امکانات اقتصادی فراوانی کسب می‌شد. اسرائیل از همان آغاز به‌ویژه از زمانی که آریل شارون در ۲۰۰۱ دولت تشکیل داد، مصمم بود که دولت فلسطین به چنین امتیازی دست نیابد، و به انواع بهانه‌ها مانع از اجرای قرارداد شد. انتخابات حماس در ۲۰۰۶، بهترین بهانه را به اسرائیل داد، و به شرکت بی. جی. فشار آورد تا قرارداد را ملغی کند، و سرانجام هم چنین شد. از آن سال تا کنون، حتی تا چند ماه قبل از حمله‌ی اخیر حماس در اکتبر ۲۰۲۳، اسرائیل وعده می‌داد که زمین‌های بهره‌برداری از این منبع گاز را فراهم آورد.

اورشلیم / بیت‌المقدس

یکی از پیچیده‌ترین مسائل مورد مناقشه بین اسرائیل و فلسطین، [شهر اورشلیم](#) است. اورشلیم به‌خاطر سابقه‌ی تاریخی و اهمیت آن برای یهودیان، مسیحیان، و مسلمانان، از همان آغاز قیمومیت انگلستان به‌عنوان یک شهر بین‌المللی جدا از مناطق یهودی و فلسطینی تعیین شد. با استقرار اسرائیل، خط سبز آتش‌بس شهر را به دو نیمه کرد، و بخش شرقی همراه با بقیه‌ی کرانه‌ی غربی به اردن واگذار شد. با جنگ ۱۹۶۷ اسرائیل تمام شهر را به تصرف در آورد و همان‌طور که اشاره شد، سرانجام این شهر به‌طور غیر قانونی به اسرائیل الحاق شد. در طول این مدت، مرتباً مرزهای اورشلیم گسترش یافته، و اورشلیم امروز چهار برابر اورشلیم قبل از ایجاد اسرائیل است. (ضمیمه‌ی ۵) خواست اصلی فلسطینی‌ها در مذاکرات مختلف، تفکیک مجدد شهر و استقرار پایتخت دولت فلسطین در بیت‌المقدس شرقی است، امری که اسرائیل به‌هیچ‌وجه آن را نپذیرفته، مدام جمعیت یهودی آن را افزایش داده، و به اخراج فلسطینی‌ها دست زده است. در [مقاله‌ی](#) جداگانه‌ای به موضوع اورشلیم پرداخته‌ام.

دسترسی به آب‌های سطحی و زیرزمینی

یکی از سیاست‌های نوشته شده‌ی صهیونیست‌ها از ابتدا، یعنی از ۱۹۱۹ به این سو، نه تنها دسترسی به منابع آب، بلکه کنترل منابع آبی بوده است. رود اردن که از کوه حرمون در لبنان سرچشمه گرفته و پس از گذر از دریاچه‌ی طبریه (تبریس، کینرت)

به بحرالْمیت می‌ریزد و ۲۵۱ کیلومتر طول دارد، از نظر مقررات بین‌المللی «رژیم رود کناری - ریبریان» پنج کشور لبنان، سوریه، اردن، اسرائیل و فلسطین را دربر می‌گیرد. دو کشور اولی بالارودی، و بقیه پایین‌رودی اند، و طبق این مقررات امور رودخانه باید از طریق یک مدیریت مشترک مورد بهره‌برداری قرار گیرد. اما چنین امری از همان آغاز محقق نشد. اول آن که اسرائیل، همانطور که قبلاً اشاره شد، سه منطقه‌ی «غیر نظامی» نزدیک به رود اردن و بحر الطبریه را بعد از اولین جنگ اشغال کرد، روستائیان عرب را اخراج کرد و آن نواحی را به خود ملحق ساخت. با مداخله‌ی امریکا چندین دور مذاکره برای تقسیم آب در دهه‌ی ۱۹۵۰ به نتیجه‌ی نرسید. اسرائیل **کانال** جدیدی از رودخانه به طرف صحرائی خشک نقب (نگو) در جنوب اسرائیل کشید، و به‌طور کل سهم مهم آبی رودخانه را از آن خود ساخت. بی‌آن که بتوان در این مختصر وارد جزئیات این مسئله‌ی مهم شد، سوریه و فلسطین کاملاً از آب این رودخانه محروم شدند، لبنان هم سهمی نگرفت. (سوریه به از دست دادن بلندی‌های جولان، کل دریاچه‌ی طبریه را نیز که قانوناً نیمی از آن به آن کشور تعلق دارد، از دست داد.) در مقطعی اسرائیل اعلام کرد که اردن باید یک رود اسرائیلی، و یکی از شعب آن، یارموک در مرز اردن و سوریه، یک رود عربی تلقی شود. بعداً با توافق صلح با اردن، این تنها اسرائیل و اردن هستند که به رودخانه دسترسی دارند.

علاوه بر آب‌های سطحی، اسرائیل **آب‌های زیرزمینی** کرانه‌ی غربی را نیز تحت کنترل دارد. حوزه‌های آبی این منطقه به سه قسمت غربی، شرقی و شمالی تقسیم می‌شوند. (ضمیمه‌ی ۶) در دومین توافق اسلو، سهم آب زیرزمینی اسرائیل چهار برابر فلسطین تعیین شد، و حتی طبق یک گزارش بانک جهانی، اسرائیل چهار برابر سهمیه‌ی خود را با حفر چاه‌های عمیق برداشت نموده است. امروزه حدود ۴۰ درصد مصرف آب آشامیدنی اسرائیل از آب‌های زیرزمینی کرانه‌ی غربی تأمین می‌شود. در حوزه‌ی آبی زیرزمینی غربی از مجموع ۳۶۰ میلیون متر مربع (ام.سی.ام)، ۳۴۰ واحد برای اسرائیل، و ۲۰ واحد برای فلسطین؛ در حوزه‌ی آبی زیرزمینی شمالی، از مجموعی ۱۴۰ ام.سی.ام، ۱۱۵ واحد برای اسرائیل، و ۲۵ واحد برای فلسطین؛ در حوزه‌ی آبی زیرزمینی شرقی، از مجموع ۱۰۰ ام.سی.ام، ۴۰ واحد اسرائیل و ۶۰ واحد

فلسطین. با توافقی که بعداً با دولت خودمختار فلسطین برقرار شد، اجازه‌ی حفر چاه با سخت‌گیری‌های بسیار داده شد، اما به‌طور کل فلسطینی‌ها معمولاً اجازه‌ی حفر چاه ندارند، و برعکس شهرک‌های یهودی‌نشین به‌راحتی این اجازه را دریافت می‌کنند. اسرائیل با جمعیت نسبتاً بیشتر، و به‌عنوان یک قدرت صنعتی پیشرفته و یک غول کشاورزی بسیار پیشرفته، مصرف آب فراوانی دارد. البته باید گفت که اسرائیل پیچیده‌ترین و پیشرفته‌ترین سیستم مدیریت آبی را نیز داراست. کیبوتص‌ها و مشاویم‌های صحرای نقب، نگو با کانال‌های سرپوشیده و آبیاری قطره‌ای، محصولات خود را به اروپا و امریکا، و حتی گُل به هلند صادر می‌کنند. علاوه بر منابع طبیعی آبی، بخش قابل‌توجهی از آب اسرائیل از کارخانه‌های نم‌زدایی دریا، و نیز از بازیافت فاضلاب‌های اسرائیلی و فلسطینی برای مصارف کشاورزی تامین می‌شود.

به‌طور خلاصه، مجموعه‌ای از این مشکلات و مسئله‌های تلنبار شده، زمینه‌ی تنش‌ها و کشمکش‌ها را، که در مقطعی شکلی انفجاری یافته، به وجود آورده، مسائلی که در مذاکرات متعدد «صلح» یا به آن‌ها توجه نشد، و یا به شکل یک‌جانبه به آن‌ها برخورد شده است.

فرایندهای «صلح» اسرائیل/فلسطین

از آغاز مهاجرت‌های یهودیان به منطقه و به دنبال اعلامیه‌ی بالفور در ۱۹۱۷ که انگلیس برای تشکیل یک کشور برای یهودیان اعلام آمادگی کرد، تلاش‌هایی برای جلب رضایت ساکنین عرب منطقه صورت گرفت. اولین تلاش ملاقات و توافق بین امیر فیصل (فرزند والی حجاز، و رهبر قیام عرب برعلیه عثمانی که انگلیسی‌ها او را شاه منطقه سوریه تعیین کرده بودند) و حییم وایزمان (رهبر جهانی صهیونیسم) در ۱۹۱۹ صورت گرفت. فیصل به‌هیچ‌وجه نماینده‌ی فلسطینی‌های ساکن منطقه نبود، و نه او و نه وایزمان احترامی برای فلسطینی‌ها قائل نبودند. سیاست غرب نیز از آغاز این بود که دیگران نمایندگی فلسطینی‌ها را داشته باشند. کنفرانس پاریس در همان سال سیاستی را توصیه کرد که عرب‌ها مهاجرت یهودیان به منطقه را تشویق و حمایت کنند، و صهیونیست‌ها به اعراب کمک کنند که یک دولت پایدار ایجاد نمایند. این توافق به‌جایی

نرسید، فیصل هم از سوی فرانسه که قبلاً طی یک توافق سری قیمومیت سوریه/لبنان را به دست آورده بود، برکنار و اخراج شد و انگلیسی‌ها او را به عراق، که قیمومیت آن را کسب کرده بودند، انتقال دادند. به این ترتیب او پادشاه عراق و برادرش پادشاه اردن شدند.

در طول مدت قیمومیت بریتانیا بر منطقه فلسطین تا استقرار دولت اسرائیل، همراه با افزایش تنش‌ها، چندین طرح از سوی انگلیسی‌ها مطرح شد، که مهم‌ترین آن‌ها طرح «**کمیسیون پیل**» (Peel commission) در ۱۹۳۷ بود که برای اولین بار تقسیم سرزمین را مطرح نمود، و طی آن بخش نسبتاً کوچکی از منطقه‌ی ساحل مدیترانه و شمال تا مرز لبنان امروز برای دولت یهود، و بقیه برای دولت عرب که جمعیت به مراتب بزرگ‌تری را دربر می‌گرفت، تعیین شد، و اورشلیم کماکان تحت کنترل بریتانیا باقی ماند. در ۱۹۳۸ «**طرح وود هد**» (Woodhead Plan) حوزه‌ی کنترل بریتانیا را وسیع‌تر و سرزمین‌های کم‌تری را هم برای یهودیان و هم فلسطینی‌ها تعیین نمود. هیچ یک از این طرح‌ها عملی نشدند، واضح بود که صهیونیست‌های رادیکال این طرح‌ها را نپذیرند و به عملیات نظامی بر علیه انگلیسی‌ها دست بزنند. جالب آن که زمانی که بریتانیا، تشکل‌های نظامی این یهودیان، از جمله هاگانا، ایرگون، و بعداً جریان رادیکال‌تر منشعب از آن «لیخی» یا گروه استرن را به عنوان جریان‌ات «تروریستی» تحت تعقیب قرار داد - و واقعاً هم تروریست بودند -، مناخیم بیگین از رهبران ایرگون و نخست‌وزیر بعدی اسرائیل، اعلام کرد که «منشاء تاریخی و زبانی واژه‌ی "ترور" نشان می‌دهد که جنگ انقلابی رهایی‌بخش مشمول آن نمی‌شود.» نقل قولی که پاره‌ای فلسطینی‌ها هم در مورد اسرائیل به کار می‌گیرند.

در ۱۹۴۷، بریتانیا که دیگر امکان حفظ قیمومیت خود در این منطقه را نداشت، «مسئله‌ی فلسطین» را به **سازمان ملل** واگذار کرد. سازمان ملل در ۱۹۴۸ مسئله را مورد بحث قرار داد، و دو طرح تحت عنوان اقلیت و اکثریت مورد بررسی قرار گرفت. **طرح اقلیت**، با رهبری ایران، هند و یوگسلاوی پیشنهاد یک کشور واحد فدرال برای دو ملت را طرح کرد، که طی آن هر یک از دو ملت در حوزه‌ی قلمرو خود اختیار کامل خودگردانی خواهند داشت، اما مسائل مربوط به روابط خارجی، دفاع ملی و ارتباطات

در سطح فدرال با یک نظام پارلمانی دومجلسی تصمیم گرفته شود. این طرحی بسیار ترقی خواهانه بود، اما صهیونیست‌ها که خواستار ایجاد یک دولت مستقل برای یهودیان بودند، با حمایت جدی امریکا مخالف آن بودند، و **طرح اکثریت** بر اساس تقسیم سرزمین بین دو ملت به تصویب رسید. **قطعنامه‌ی ۱۸۱** تفکیک سرزمین را به شکل به مراتب دست‌و‌دل‌بازتری از طرح‌های قبلی بریتانیا تعیین کرد و بخش‌های وسیع‌تری را به دولت پیشنهادی یهودی تخصیص داد. به‌رغم تلاش‌های نماینده‌ی ایران، کشورهای عربی که همگی به‌تازگی تأسیس شده بودند و تجربه‌ی دیپلماسی نداشتند، با هر دو طرح مخالفت کردند، اما اسرائیل بلافاصله آن را پذیرفت، و با شروع درگیری‌های نظامی اعلام تشکیل دولت اسرائیل نمود و با تدارک‌هایی که از قبل فراهم آورده بود، در طول جنگ سرزمین‌های بیشتری را از محدوده‌ی طرح سازمان ملل اشغال کرد و به خاک خود افزود. (ضمیمه ۷)

با ایجاد دولت اسرائیل و افزایش قلمرو آن در جنگ‌های بعدی، جهان شاهد مجموعه‌ای از **قطعنامه‌های متعدد** مجمع عمومی و شورای امنیت برعلیه اسرائیل بوده است (بیش از ۴۰۰ قطعنامه‌ی مجمع عمومی، بیش از ۲۲۵ قطعنامه‌ی شورای امنیت) - با توجه به ۴۴ وتوی امریکا -، و بیش از ۴۵ مورد محکومیت از جانب شورای حقوق بشر). از مهم‌ترین آن‌ها قطعنامه‌ی ۲۴۲ در ۱۹۶۷ است که با تأیید موجودیت اسرائیل خواستار خروج آن از مناطق اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷ می‌شود. اسرائیل به‌جای توجه به این قطعنامه، طی **طرح آلن** (Allon Plan) تفکیک کرانه‌ی غربی و الحاق بخشی از آن به اسرائیل و بخش دیگر به اردن را پیشنهاد کرد. مضحک‌ترین بخش این طرح این بود که بخش اسرائیلی هم‌مرز با رود اردن و بحر المیت بود و بخش فلسطینی/اردنی در دو قطعه‌ی شمالی و جنوبی مجزا از هم در داخل اسرائیل قرار می‌گرفت، اما اجازه داده بود که یک باریکه در منطقه‌ی اریحا (جریکو) امکان دسترسی به رودخانه‌ی اردن را برای قسمت شمالی میسر سازد! (ضمیمه ۸)

با شروع تلاش‌های صلح بین اسرائیل و کشورهای عربی هم‌جوار در دهه‌ی ۱۹۷۰، **توافق کمپ دیوید** (Camp David Accord) با مصر در ۱۹۷۹، مسئله‌ی فلسطین در رابطه با کشور اردن مطرح می‌شود، و به جایی نمی‌رسد. سال‌ها گذشت تا انتفاضه‌ی

اول در ۱۹۸۸ مجدداً توجه جهان را به مسئله‌ی حل‌نشده‌ی فلسطین جلب کرد. مذاکرات مخفی بین نمایندگان دو طرف در **مادرید** در سال ۱۹۹۱، امیدهای فراوانی را برای صلح به همراه داشت، و زمینه را برای مذاکرات رسمی **صلح اسلو (Oslo 1&2)** در ۱۹۹۳، و ۱۹۹۵ فراهم آورد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، ابتدا کرانه‌ی غربی و غزه به سه منطقه تقسیم شد، و در ۱۹۹۵ به ۷ شهر فلسطینی در کرانه‌ی غربی، و حدود ۴۵۰ ده فلسطینی که همگی بین زمین‌های تحت کنترل اسرائیل پراکنده بودند، خودگردانی داده شد، و زمینه‌ی ایجاد دولت خودگردان فلسطینی فراهم آمد. (ضمیمه ۹) قرار بر این شد که به مسائل اصلی از جمله اورشلیم و مرزها ظرف چند سال به نتیجه برسند. واضح بود که این توافقی است که یک طرف آن بسیار قدرتمند و برخوردار از حمایت بین‌المللی، و طرف دیگر بسیار ضعیف و عاری از حمایت بوده است. با این حال امید بود که به تدریج امکانات بهتری برای فلسطینی‌ها و یک دولت واقعی فراهم آورد و به اشغال بخشی از سرزمین‌های پس از ۱۹۶۷ خاتمه دهد. اما چنین نشد. اسرائیل به ساختن شهرک‌های غیر قانونی و راه‌بندان‌ها ادامه داد. در زمان توافق اسلو جمعیت شهرک‌نشین‌ها در کرانه‌ی غربی ۱۱۰ هزار نفر بود و امروزه، بدون محاسبه‌ی شهرک‌نشین‌های اورشلیم شرقی حدود ۴۵۰ هزار نفر است.

به دنبال توافقی‌های اسلو، توافقی‌های متعدد دیگری به انجام رسید. در ۱۹۹۷ **توافق هبرون**، شهر الخلیل را به دو قسمت هبرون ۱ (برای بیش از ۲۰۰ هزار فلسطینی) و هبرون ۲ (برای حدود ۴۰۰ نفر شهرک‌نشین یهودی) که با حیل به آن شهر وارد شده بودند، تقسیم کرد. در ۱۹۹۸ **توافق وای ریور (Wye Memorandum)**، با شرکت کلینتون، عرفات و نتانیاهو، تغییراتی را در توافق اسلو انجام داد، و درصد کوچکی از مناطق سه گانه‌ی قرارداد اسلو جایجا شد. در سال ۱۹۹۹ نیز **توافق شرم‌الشیخ** با تغییراتی ناچیز انجام شد.

مهم‌ترین تلاش بعد از اسلو برای توافق درباره‌ی مسائل اساسی باقی مانده، در سال ۲۰۰۰، **کمپ دیوید ۲ (Camp David 2)** با حضور کلینتون، اهود باراک، و عرفات صورت گرفت. کلینتون و باراک خواهان تغییراتی در مرزهای کرانه‌ی غربی شدند. پیشنهاد کردند که ۹ تا ۱۰ درصد بیشتر از کرانه‌ی غربی به اسرائیل الحاق شود. به‌علاوه

۹ تا ۱۰ درصد دیگر که بخشی از مرز رود اردن را شامل می‌شود «موقتاً به‌طور نامحدودی» تحت کنترل اسرائیل قرار گیرد، بخشی از حوزه‌هایی که قبلاً تحت کنترل اسرائیل بوده، تحت کنترل فلسطین قرار گیرد، اما شهرکنشین‌های یهودی آن حوزه‌ها در جای خود باقی بمانند. قسمت‌هایی از کرانه‌ی غربی با جاده‌ای از اورشلیم به بحرالمیت متصل شود و فلسطینی‌ها حق رفت‌وآمد در آن را داشته باشند، اما اسرائیل حق داشته باشد که هر زمان که صلاح دید، آن را مسدود کند! در مقابل اسرائیل ۱ تا ۳ درصد از سرزمین خود در صحرای نقب را به مناطق فلسطین اضافه کند. (ضمیمه‌ی ۱۰) عرفات آن‌ها را نپذیرفت. مذاکرات در مورد مسئله‌ی پناهندگان به جایی نرسید، و در مورد اورشلیم، پیشنهاد شد که بخش عمده‌ای از اورشلیم شرقی به فلسطین واگذار شود، اما دولت فلسطین حق «سرپرستی» و نه «حاکمیت» بر مجموعه‌ی حرم‌الشریف و مسجدالاقصی را داشته باشد. کلینتون فشار زیادی به عرفات آورد تا این پیشنهاد را قبول کند، و او زیر بار نرفت. با مراجعت عرفات که با انتفاضه‌ی دوم هم‌زمان شده بود، عرفات از سوی اسرائیل در خانه‌اش که قسمت اعظم آن را تخریب کردند زندانی شد. در کنفرانس مشترکی که سه سال بعد در ۲۰۰۳ از سوی دانشگاه تل آویو و دانشگاه فلسطینی القدس برای بررسی دلایل شکست مذاکرات کمپ دیوید برگزار شد، و بسیاری از مذاکره‌کنندگان دو طرف و تعدادی از دانشگاهیان از کشورهای مختلف از جانب طرف فلسطینی و طرف اسرائیلی دعوت شده بودند، برای اولین بار فیلم کوتاهی را به ما نشان دادند که کلینتون در کنار صندلی عرفات خم شده و به او در مورد پیشنهاد اورشلیم اصرار می‌کند، و عرفات پاسخ می‌دهد «آقای رئیس‌جمهور آیا قصد دارید به تشیع جنازه‌ی من بیایید؟» خود عرفات نیز قرار بود که در کنفرانس شرکت کند، اما در حصر خانگی بود و اجازه نیافت!

در سال ۲۰۰۱، از دو نظرگاه یکی از مهم‌ترین مذاکرات صلح بین اسرائیل و فلسطین حداقل بر روی کاغذ در **اجلاس طابا** (Taba Summit) صورت گرفت. با آن که در مورد مرزها و تقسیم سرزمین توافقی حاصل نشد، اما در مورد اورشلیم پیشنهاد مناسبی طرح شد که به‌جای تقسیم شهر که در واقع دیگر عملی نیست، اورشلیم به عنوان شهری واحد به دو منطقه‌ی اداری تقسیم شود و «یوروشلایم» در قسمت غربی پایتخت اسرائیل و «القدس» در قسمت شرقی پایتخت فلسطین باشد. اما مهم‌تر از آن،

این توافق برای اولین بار به مسئله‌ی پناهندگان پرداخت و با عطف به قطعنامه‌ی ۱۹۴ مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۹۴۸ که حق بازگشت و یا دریافت گرامت به پناهندگان را طرح کرده بود، پیشنهادهای مشخصی را طرح نمود. که عبارت بودند از، ۱- بازگشت کنترل شده‌ی آنها به اسرائیل، فلسطین، و به زمین‌هایی که بین دو طرف تعویض می‌شوند، ۲- در کشور محل اقامت خود تجدید اسکان داده شوند، و یا به کشور ثالثی منتقل شوند. نیز هر دو طرف توافق کردند که با حل مسئله‌ی پناهندگان، سازمان اونروا هم منحل شود. این توافق قطعاً پیشرفتی در مذاکرات صلح بود، اما مصادف بود با به قدرت رسیدن جورج دبلیو بوش و دارودسته‌ی نئوکان‌ها در امریکا، و پس از آن خاتمه‌ی دولت اهود باراک و و به قدرت رسیدن آریل شارون در اسرائیل. از آن مهم‌تر این که اهود باراک در این زمینه جدی نبود، و این را خودش آشکارا در کنفرانس ۲۰۰۳ دانشگاه تل‌آویو که در بالا به آن اشاره شد به وضوح اعلام کرد و برای لحظه‌ای در سالن جنجال شد، و مذاکره‌کننده‌ی ارشد اسرائیل در طابا حرف او را قطع کرد و به زبان عبری به او پرخاش نمود که چرا او و هیئت مذاکره‌کننده را به بازی گرفته بود. باراک قبل از واگذاری دولت به شارون هم، نامه‌ای به رئیس‌جمهور امریکا نوشته بود که توافقی‌های طابا و کمپ دیوید برای دولت جدید اسرائیل الزام‌آور نخواهد بود.

شارون بلافاصله در ۲۰۰۱ خارج از هر گونه مذاکره و به‌طور یک طرفه **طرح شارون** را پیشنهاد کرد که مناطق فلسطینی را تکه‌تکه‌تر و مناطق اسرائیلی به ویژه در تمامی حوزه‌ی رودخانه اردن و بحر المیت را گسترش می‌داد.

در ۲۰۰۲، جرج بوش با گرد آوردن «چهارگانه» (کوارتت) (امریکا، اتحادیه اروپا، سازمان ملل، و روسیه) «**نقشه‌ی راه ۲۰۰۲**» را مطرح کرد که بیراهه‌ای بیش نبود؛ در گام اول فلسطینی‌ها باید تعهد می‌دادند که به خشونت متوسل نشوند، در گام دوم دولت فلسطین رسماً ایجاد شود، و در گام سوم یک کنفرانس بین‌المللی مرزهای نهایی و مسئله‌ی اورشلیم و پناهندگان را حل کند.

در همان سال دولت‌های عرب «**اعلامیه‌ی بیروت ۲۰۰۲**» را مطرح کردند و سه شرط عمده را مطرح کردند؛ عقب‌نشینی اسرائیل به مرزهای قبل از ۱۹۶۷، حل مسئله‌ی پناهندگان براساس قطعنامه‌ی سازمان ملل، و ایجاد دولت مستقل فلسطینی

با پایتختی اورشلیم شرقی. در مقابل اعلام کردند که در صورت تحقق این خواست‌ها، با اسرائیل رابطه‌ی دوستانه و صلح‌طلبانه برقرار خواهند کرد.

هیچ یک از این مذاکرات به جایی نرسید. در سال ۲۰۰۳، طرفداران صلح اسرائیلی و فلسطینی خارج از دولت دست به ابتکار جالبی زدند و به شکل غیر رسمی «توافق ژنو ۲۰۰۳» را اعلام کردند. این توافق در زمینه‌ی مرزها پیشنهادهای مهمی را مطرح کرد؛ قسمت اعظم مناطق اشغالی کرانه‌ی غربی و غزه به فلسطین باز گردد، اما مناطقی نزدیک به خط سبز که جمعیت زیاد یهودی سکنی گرفته، به اسرائیل ملحق شود، و در مقابل بخشی از اسرائیل در نزدیکی غزه به فلسطینی‌ها داده شود. (ضمیمه ۱۱) این مذاکرات اما در مورد پناهندگان دستاوردی نداشت.

زمان می‌گذشت و به هیچ یک از مسائل فلسطینی‌ها پاسخی داده نشد. عرفات پس از سال‌ها حصر خانه‌ای در یک ساختمان مخروبه در سال ۲۰۰۴ برای معالجه به فرانسه فرستاده شد و به شکل مشکوکی درگذشت. اختلافات درونی فلسطینی‌ها تشدید و سرانجام جنبش کاملاً دوشقه شد. انواع و اقسام جلسات و مذاکرات برگزار شد: «توافق شرم‌الشیخ ۲۰۰۵» با حضور نمایندگان اسرائیل، دولت خودگردان فلسطین، شاه اردن و رئیس‌جمهور مصر؛ «اجلاس ریاض ۲۰۰۷» و تکرار همان خواست‌های اعلامیه‌ی بیروت؛ «کنفرانس آنا پولیس ۲۰۰۷» مشتمل بر ملاقات بین جرج بوش، آلمرت و عباس و چند کشور دیگر که جز رضایت اولمرت به واگذاری بخش کوچکی از اورشلیم شرقی به فلسطینی‌ها، عملاً حاصلی نداشت. با به قدرت رسیدن **اوباما**، او وعده‌های زیادی نسبت به حل مسئله‌ی فلسطین داد، و در سال ۲۰۱۰ و ۲۰۱۳، دو کنفرانس با نتانیاهو و عباس ترتیب داد، و به جایی نرسید. در ۲۰۱۴، اسرائیل به بهانه‌ی حماس مذاکرات صلح را منحل کرد. با آمدن ترامپ، تظاهر به مذاکرات صلح کنار گذاشته شد، و به جای آن طرح توافق ابراهیم و آشتی دولت‌های عربی با اسرائیل پیش کشیده شد، و راست اسرائیل را تقویت کرد. بایدن هم کاری از پیش نبرد.

به این ترتیب بود که هیچ یک از مذاکرات به اصطلاح صلح نتوانست مسائل اصلی فلسطینی را که در بالا به آن‌ها اشاره شد، حل کند. توافق اسلو نیز به خاطر ضعف و ناتوانی فزاینده‌ی طرف فلسطینی و عدم تمایل طرف اسرائیلی برای ایجاد یک دولت

واقعی فلسطینی، نه تنها نتوانست زمینه‌ی گذار تدریجی به سوی استقلال فلسطین و بازگشت سرزمین‌های اشغالی بعد از ۱۹۶۷ را فراهم آورد، بلکه به ایجاد نوعی حکومت مستعمره برای اسرائیل و بهره‌مندی تنها بخشی از جامعه‌ی فلسطینی از آن ختم شد. در این مسیر طولانی، مسائل حل‌نشده، خشم نهادینه‌شده و سرکوب‌شده در مقاطع مختلف به تناوب با آرامش‌های قبل از توفان و طغیان‌های متعدد همراه بوده، و پس از هر توفان تلاش‌های صلح از سر گرفته شده است. پس از سال‌ها کم‌حرکتی و آرامش ظاهری، انتفاضه‌ی اول زمینه‌ی مذاکرات مادرید و اسلو را فراهم کرد، انتفاضه‌ی دوم، مذاکرات کمپ دیوید دوم و طابا را با خود به همراه آورد، و حال پس از سال‌ها درگیری‌های پراکنده از سوی یک بخش فلسطینی، حمله‌ی نظامی یوم کیپور دوم، نقطه‌عطف مهم دیگری را به همراه آورده و آرامش ظاهری را کاملاً بر هم زده و مجدداً توجه جهانیان را به مسئله‌ی فلسطین جلب کرده است. این که عاقبت این درگیری برکنار از کشتار بی‌رحمانه‌ی هزاران فلسطینی و ویرانی غزه به دست اسرائیل چیست، و آیا پس از پایان جنگ، شاهد دور دیگری از مذاکرات صلح خواهیم بود یا نه، اکنون به‌هیچ‌وجه روشن نیست.

اثرات حمله‌ی ۷ اکتبر حماس که به نظر من ابعاد آن به مراتب وسیع تر از آن بود که حماس، جهاد اسلامی و متحدانش انتظار داشتند، و به نوعی از کنترل خارج شد، زمینه‌ی بزرگ‌ترین رویارویی بین فلسطین و اسرائیل را فراهم آورد، و عملیات شرم‌آور کشتن و گروگان‌گیری غیرنظامیان جوان و پیر، صدمه‌ی بزرگی به آرمان فلسطین زد. تفاوت دیگر این رویارویی در این است که رهبری این حرکت را یک جریان فوق‌العاده ارتجاعی، واپس‌گرا و خطرناک برای مردم فلسطین و منطقه بر عهده گرفته و بهانه‌ی کافی به دست جریان ارتجاع حاکم بر اسرائیل داده تا با حمایت آشکار و به‌دور از اخلاق امریکا و سازشکاری دیگر قدرت‌های جهانی، ضربه‌ی مهلکی به اهداف جنبش فلسطین وارد آورد.

به‌طور کل، به رغم شکست‌های پی‌درپی مذاکرات صلح، این تلاش‌ها نطفه‌های یک راه‌حل عملی و واقع‌بینانه و نسبتاً منصفانه را نیز با خود همراه آورده‌اند، و در صورتی که شرایط واقعی برای صلح فراهم آید، می‌توان از جنبه‌هایی از هر یک از آن‌ها بهره

گرفت. مثلاً در رابطه با مسئله‌ی پناهندگان بخشی از توافق طابا، در رابطه با مسئله‌ی مرزها بخشی از توافق غیررسمی ژنو، و برای مسئله‌ی اورشلیم باز توافق طابا می‌تواند قابل استفاده باشد. اما شرایط واقعی برای صلح کدام‌اند؟ به‌اختصار می‌توان گفت که برخلاف لحظه‌ی کنونی که ارتجاعی‌ترین، راست‌ترین و خطرناک‌ترین جریانات سیاسی در هر دو طرف دعوا با یکدیگر رودررو شده‌اند، نهایتاً این جریانات ترقی‌خواه در هر دو طرف‌اند که باید نقش عمده را بازی کنند. مادام که تغییراتی اساسی در سطح جامعه‌ی مدنی و سیاسی اسرائیل صورت نگیرد، و جریانات مترقی، لیبرال و چپ اسرائیل نتوانند قدرت مرتجعین راست و بنیادگرایان یهودی را تقلیل دهند و پشتیبانی جریانات مترقی یهودی و غیریهودی خارج از اسرائیل را جلب کنند، شانسی برای ایجاد زمینه برای یک صلح واقعی در کار نخواهد بود. از سوی دیگر، اگر همین تحولات اجتماعی و سیاسی در میان فلسطینی‌ها صورت نگیرد، و جریانات مترقی فلسطینی به مبارزه‌ی جدی برعلیه دستگاه فاسد و بی‌کفایت حاکم در دولت خودگردان از یک‌سو، و علیه جریانات واپس‌گرا و بنیادگرای مذهبی، از سوی دیگر، نپردازند، نخواهند توانست موقعیت مستحکمی در مذاکرات صلح آینده داشته باشند. واضح است که این هر دو اگر، اگرهای بسیار بزرگی هستند، و مجموعه‌ی عظیمی از عوامل مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی، از امپریالیسم، نولیبرالیسم، بنیادگرایی‌های یهودی، مسیحی، و اسلامی گرفته تا حکومت‌های استبدادی و ارتجاعی منطقه، ضد یهودگرایی، و اسلام‌هراسی، موانع جدی در تحقق کامل این هدف ایجاد کرده و خواهند کرد. از این‌رو نمی‌توان و نباید چندان خوشبین بود، و باید واقع‌بینانه، اما قاطعانه، برای یافتن راه‌حل‌های پیش‌رونده تلاش کرد. نیز واضح است که در این میان مسئولیت طرف اسرائیلی که از هر جهت قدرتمندتر از طرف فلسطینی است، به‌مراتب بیشتر است. پیشبرد سیاست‌های صلح‌طلبانه و ترقی‌خواهانه از سوی اسرائیل، گرایش‌های مشابه در طرف فلسطینی را تقویت می‌کند.

اما بحث راه حل‌ها

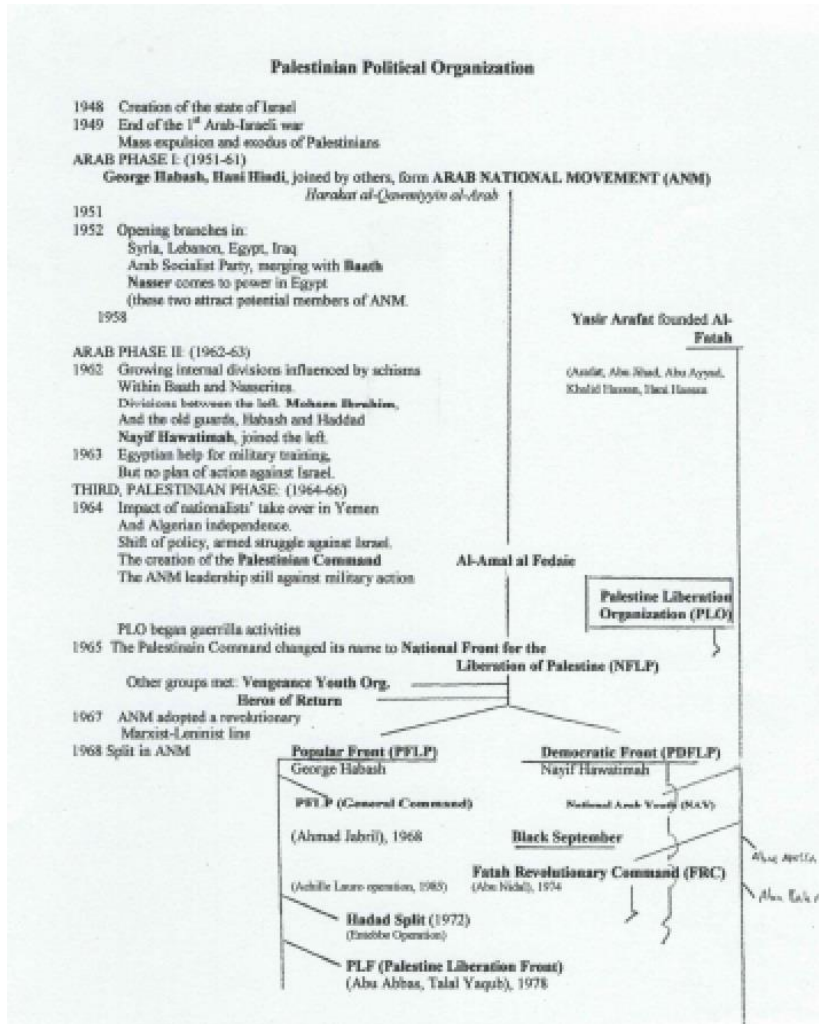
در میان نوشته‌ها و ترجمه‌های متعددی که اخیراً در این زمینه منتشر شده، با تکیه به شکست به اصطلاح راه حل دو دولتی، پیشنهادهای گوناگونی که از قبل هم توسط پاره‌ای نظریه‌پردازان مطرح بوده، از جمله تشکیل یک دولت واحد برای دو ملت، و یا تلاش برای اتحاد طبقه‌ی کارگر هر دو طرف برای مقابله با طبقه‌ی سرمایه‌دار، از نومطرح شده است. با آن که امکان پرداختن به جزئیات این نظرات در نوشته‌ی حاضر نیست، اما ذکر نکاتی به اختصار بی‌مناسبت نخواهد بود. واقعیت آن است که سیاست دو دولت هرگز پیش نرفت. حتی یک سیاست «یک‌ونیم دولتی» که من در سال ۲۰۱۰ با کنایه [مقاله‌ای](#) در باره آن نوشتم، هم تحقق نیافت.

راه حل یک دولتی، که ایده‌آلی برای آینده است، نه در آغاز درگیری‌ها و طرح اقلیت سازمان ملل، و نه در حال حاضر راه‌حلی واقعی و عملی نیست و توجهی به واقعیت‌های موجود ندارد. کاری نداریم که صهیونیسم یک ایدئولوژی ارتجاعی و حتی نژادپرستانه است، اما ایدئولوژی قدرتمندی است که از آغاز به دنبال ایجاد یک کشور یهودی برای یهودیان بود، و با صدمات وحشتناکی که یهودیان در یوگرم‌های روسیه، گتوهای اروپایی، و سرانجام هولوکاست تجربه کرده بودند، بیشتر تقویت شد.

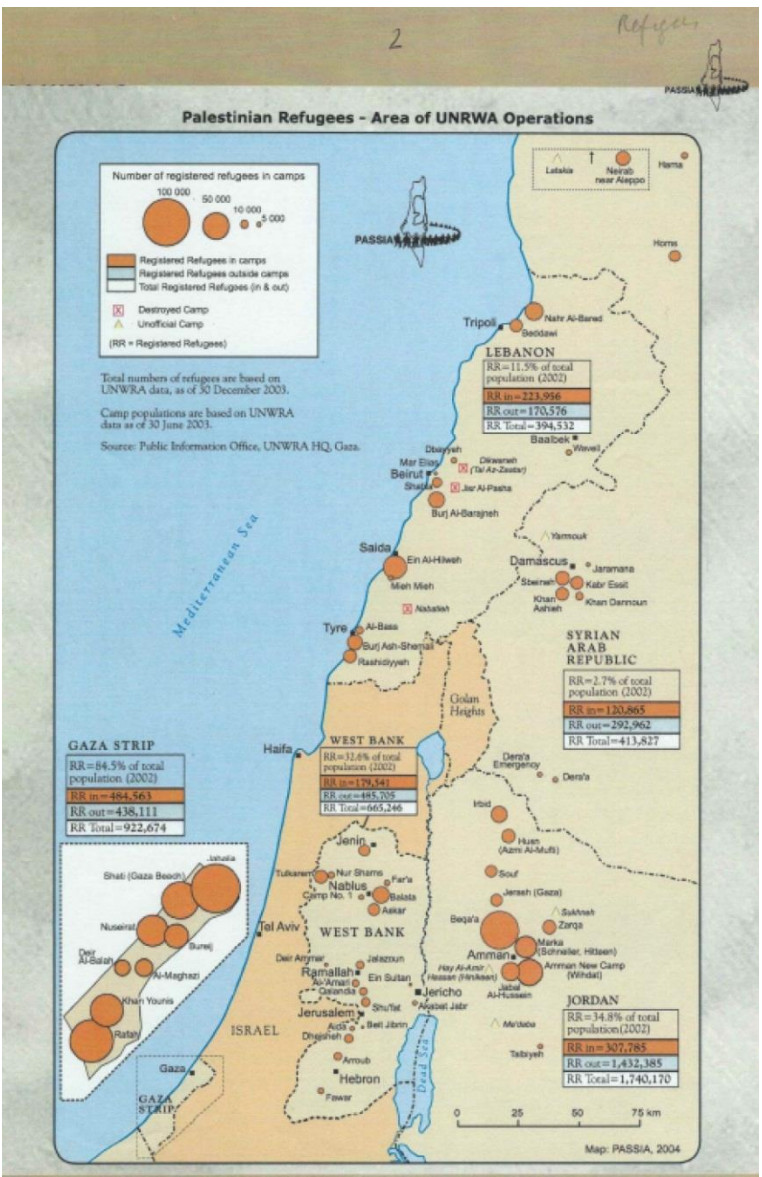
در اسرائیل بحث مهمی در جریان بوده و هست که به **معضل جمعیتی** معروف است. جمعیت امروزی اسرائیل ۹ میلیون و هفتصد هزار نفر است، که بیش از ۲ میلیون و یکصد هزار نفر آن عرب هستند، و بیش از ۵۰۰ هزار نفر از اقوام و مذاهب دیگر. بنابراین جمعیت یهودی اسرائیل، حدود ۷ میلیون و یکصد هزار نفر است. جمعیت فلسطینی مناطق اشغال‌شده‌ی کرانه‌ی غربی و غزه، ۵ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر است، که اگر این رقم را با ارقام جمعیت غیر یهودی اسرائیل جمع کنیم، هم اکنون اکثریت جمعیت غیر یهودی است، و جمعیت یهودی در اقلیت قرار می‌گیرد. با آن که اسرائیل مهاجرت یهودیان را مدام تشویق می‌کند و تا کنون نه موج مهاجرتی به اسرائیل ثبت شده، و نیز به رغم نرخ بسیار بالای زادوولد یهودیان هسیدیک اولترا-ارتودوکس (متوسط ۸ فرزند)، با این حال نرخ کلی رشد جمعیت یهودی به‌خاطر سطح بالاتر و مرفه‌تر زندگی، کم‌تر از نرخ رشد جمعیت فلسطینی - به‌رغم کشته‌های هر سال‌اش

توسط اسرائیل - است. بنابراین اسرائیل و اکثریت یهودیان جهان طرح یک دولت را نمی‌پذیرند. دلایل دیگری نیز هست که امکان پرداختن به آن‌ها در این نوشته نیست. اما در مورد **اتحاد کارگران دو طرف**. این هم حرف زیبایی است، اما در شرایط امروز هیچ زمینه‌ی واقعی ندارد. طرفداران این نظر بد نیست از خود سؤال کنند که در این شرایط هولناک و خطرناک، **هیستادروت** کجاست؟ هیستادروت یا اتحادیه‌ی عمومی کارگران اسرائیل، با ۸۰۰ هزار عضو در بیش از ۲۰ اتحادیه‌ی صنعتی، یکی از قدرتمندترین اتحادیه‌های کارگری جهان است، و با آن که پس از سلطه‌ی نولیبرالیسم بر سیاست‌های اقتصادی اسرائیل از دهه‌ی هشتاد تضعیف شد، و زمانی بیش از ۱،۸ میلیون عضو داشت و صاحب بزرگ‌ترین بانک اسرائیل بود، با این حال کماکان بسیار پر قدرت است. هیستادروت جریانی مترقی برای کارگران اسرائیل است -- بیش از صد هزار عضو عرب هم دارد - و مقابله‌های جدی با سرمایه در اسرائیل داشته، اما در مورد اشغال سرزمین‌ها موضع قاطعی نگرفته است. فراموش نباید کرد که هیستادروت، خود از پایه‌گذاران مهم سیاست صهیونیستی است و زمانی بن‌گوریون رئیس آن بود. در طرف فلسطینی، فدراسیون عمومی اتحادیه‌های کارگری فلسطین، که حدود ۲۹۰ هزار عضو دارد، به‌رغم کمک‌هایی که به کارگران فلسطینی می‌کند، اتحادیه‌ای بوروکراتیک و بسیار نزدیک به دولت خودگردان است، و توان چندانی هم ندارد. به‌طور کلی، این انتظار که کارگران هر دو طرف در شرایط سلطه‌ی استعماری اسرائیل و دولت غیر دموکراتیک حاکم بر بخشی از فلسطین با هم متحد شوند، بسیار غیر واقعی است.

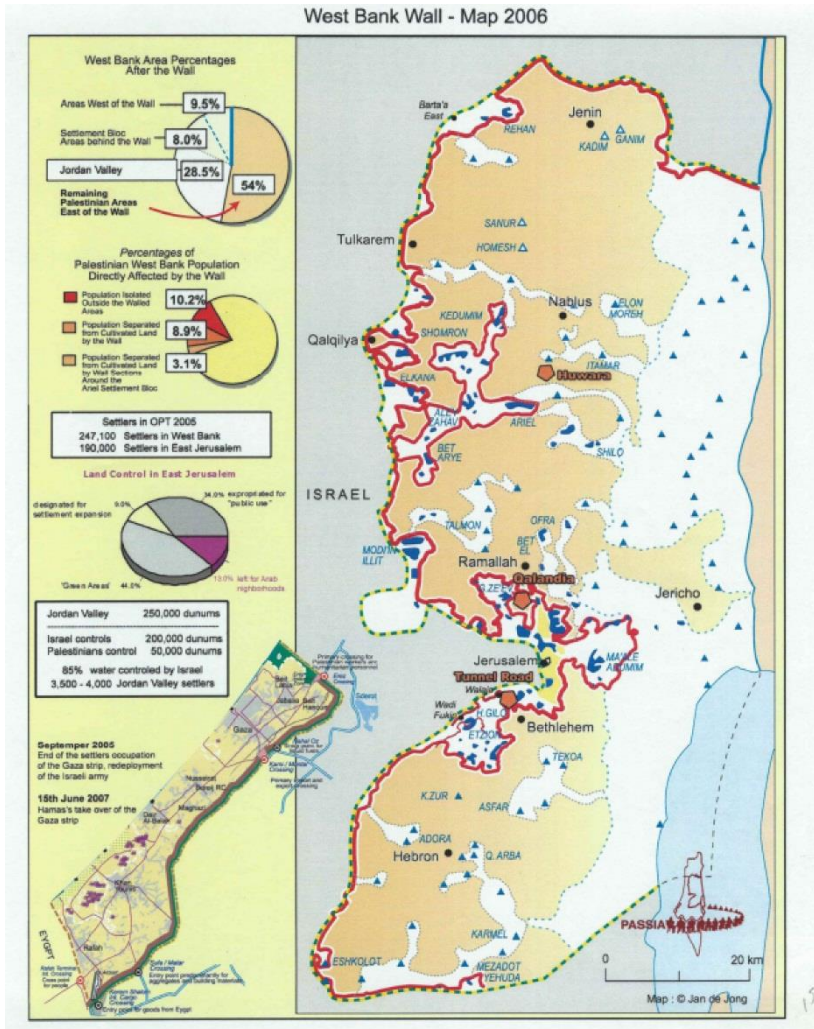
تنها راه‌حل مسئله‌ی فلسطین/اسرائیل در اوضاع کنونی، یک **سیاست دو دولتی** واقعی و ایجاد یک دولت دموکراتیک، سکولار و ترقی‌خواه فلسطینی در مرزهای قبل از ۱۹۶۷ با پایتخت آن در بخش شرقی اورشلیم واحد، همراه با مبادله‌ی بخش‌هایی از سرزمین بین آن و دولت اسرائیل؛ حل مسئله‌ی پناهندگان فلسطینی بر اساس قطعنامه‌ی سازمان ملل و توافق طابا، و تقسیم عادلانه‌ی منابع آبی و سواحل دریا است. هر شعار دیگری در این مقطع گمراه‌کننده خواهد بود.



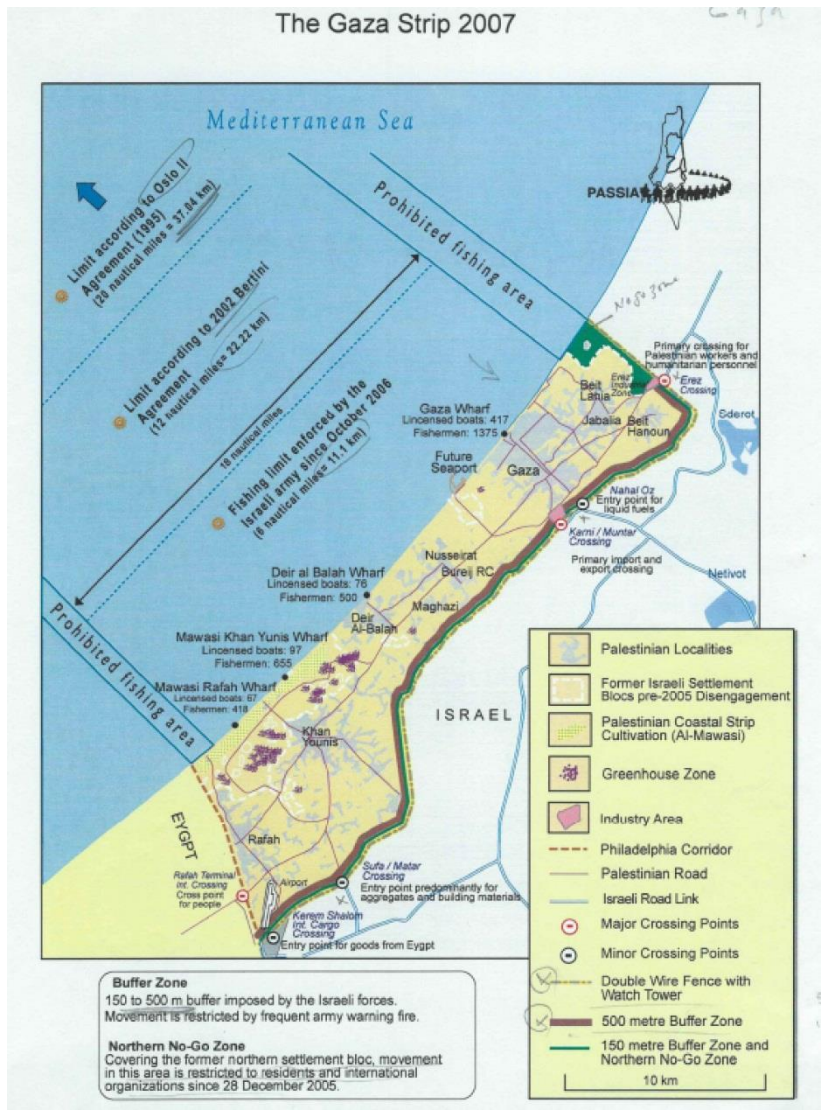
ضمیمه ۲



ضمیمه ۳



The Gaza Strip 2007



ضمیمه‌ی ۵



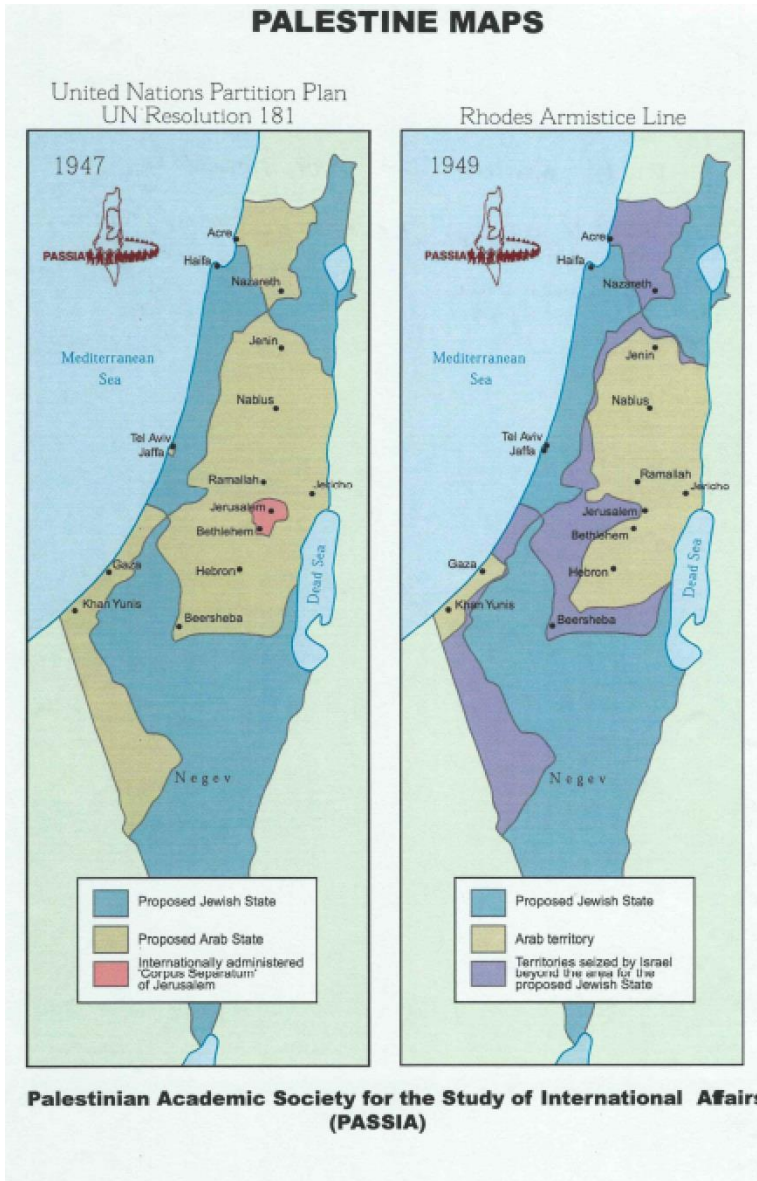
6 Water Sources



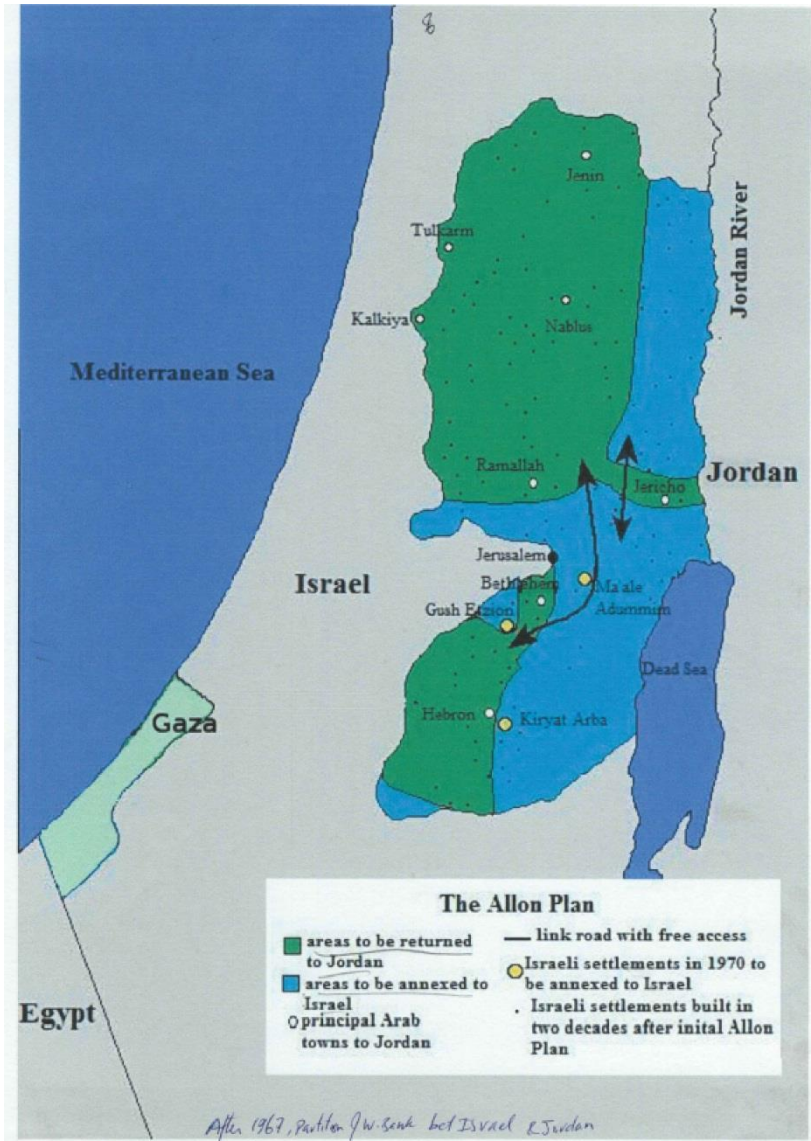
Adapted from: 'Water and War in the Middle East' Info Paper no.5, July 1996, Centre for Policy Analysis on Palestine/ The Jerusalem Fund, Washington D.C.

Palestinian Academic Society for the Study of International Affairs (PASSIA)

ضمیمه ۷



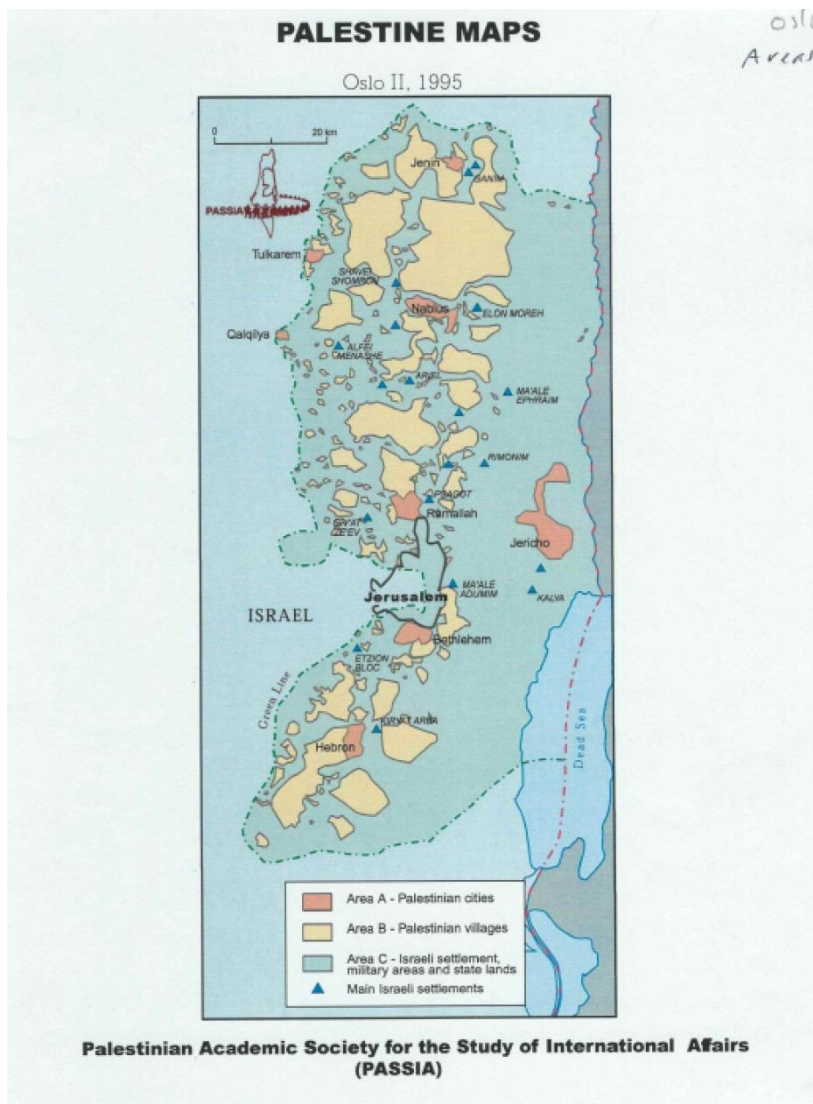
ضميمه ۸



ضمیمه‌ی ۹

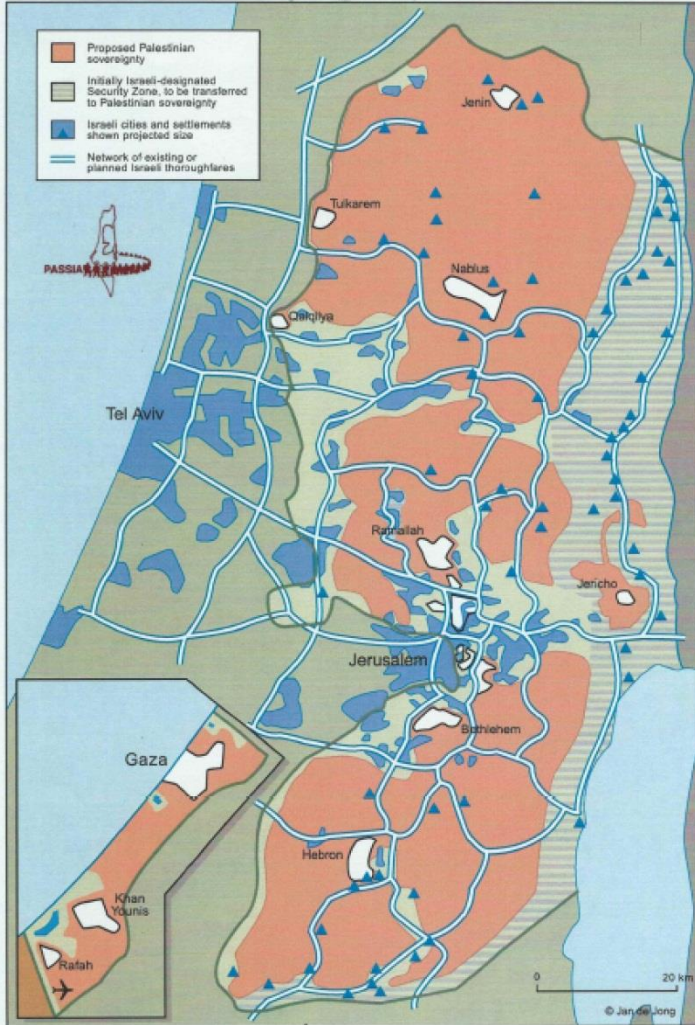
Oslo

Areas



PALESTINE MAPS

Projection of the West Bank Final Status Map presented by Israel, Camp David, July 2000



Palestinian Academic Society for the Study of International Affairs (PASSIA)

ضمیمه‌ی ۱۱

